خشت اول

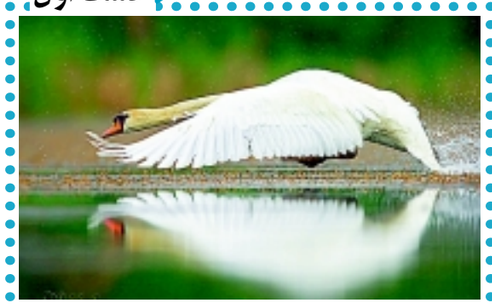

از خدا بخواهید، نترسید!

در دعا، سه چیز نهفته است که این سه چیز، فواید و دستاوردهای دعاست...یکی از این سه چیز، عبارت است از آن مقصود عمومی از دعا؛ یعنی خواستن و گرفتن از خداوند متعال. ما انسانها نیازهای زیادی داریم و وجودمان سر تا پا نیاز است. اگر در وجود خودتان دقت کنید، می بینید از تنفّس کردن و غذا خوردن گرفته تا راه رفتن و گوش کردن و دیدن، همه و همه حاکی از نیاز ما انسان هاست. بشر، سر تا پا نیاز است. رفع این مشکلات و تأمین این نیازها را از چه کسی باید بخواهیم؟ از خدای متعال که او حاجات ما را می داند. «واسئلوااللّه من فضله ان اللّه کان بکلّ شیء علیما.» خدا می داند شما چه می خواهید، چه لازم دارید و چه چیز از او می طلبید و سؤال می کنید. پس، از خدا بخواهید.

**

پیامبر(ص) به اصحاب خود فرمود: «هل ادُلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم و یدر ارزاقکم؟(۵)» «آیا می خواهید سلاحی را به شما نشان دهم که هم شما را از دشمن حفظ می کند و نجات می دهد و هم روزی تان را فراوان می کند؟» این، همان خواستن از خدا برای برآورده شدن حاجات است. «قالوا: بلی یا رسول اللّه.» «عرض کردند: بلی؛ بفرمایید.» فرمود: «قال تدعون ربکم.» «خدا را دعا کنید؛ خدا را بخوانید.» «باللیل والنّهار.» «شب و روز.» «فانّ سلاح المؤمن الدعا.» «سلاح مؤمن، دعاست.» یعنی دنبال حاجات رفتن، با سلاح دعا. با دشمن، با حادثه و با بلیّه در افتادن، با سلاح دعا.

**

در این جا، چند سؤال مطرح می شود: یکی این که، اگر دعا، چنین نقش معجزه آسایی دارد، پس این وسایل دنیوی و این ابزارها و علم و صنعت و نظایر آن چیست؟ جواب این است که دعا رقیب ابزارهای مادی نیست. این طور نیست که وقتی انسان می خواهد به مسافرت برود، یا با خودرو و قطار و هواپیما عازم شود و یا با دعا برود! همچنین این طور نیست که اگر انسان بخواهد وسیله ای به دست آورد، یا پول خرج کند و یا اگر پول نداشت به دعا متوسّل شود و آن وسیله را به دست آورد! معنای دعا این است که شما از خدا بخواهید تا او این وسایل را جور بیاورد. آن وقتْ علل مادی، هر کدام در جای خودشان قرار می گیرند. دعای مستجاب این گونه است.

**

وقتی دعا می کنید که حاجتی از شما برآورده شود، اگر خدای متعال آن دعا را مستجاب کند، استجابتش این است که ابزارهای مادی و عادی و معمولی این خواسته، جور می شود. یعنی خدا جور می آورد. فرضاً شما از کسی طلبی دارید که آن کس طلب شما را نمی دهد. اما یک وقت به دلش می افتد و می آید طلبتان را می دهد. این، یک وسیله است. چه مانعی دارد که دعا این وسیله را برای انسان جور کند؟

**

گاهی هر چه انسان دعا می کند، مستجاب نمی شود. علت چیست؟ روایات دینی، این مشکل را برای ما حل کرده اند. مثلاً در روایات آمده است که اگر شرایط دعا وجود نداشته باشد، دعا مستجاب نمی شود. بالاخره دعا هم شرایطی دارد. بزرگان دین فرموده اند: «کارهای نشدنی را از خدای متعالِ نخواهید.» در روایتی آمده است که روزی یکی از اصحاب نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه آله و سلّم در حضور پیغمبر دعا کرد و گفت: «اللّهم لاتحتجنی علی احداً من خلقک(۷)»؛ «خدایا، مرا محتاج هیچ آفریده ای نکن.» «فقال رسول، صلّی اللّه علیه و آله: لا تقولن هکذا.» «پیغمبر، صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این طور نگو.» «فلیس من احداً الا و هو محتاج الی النّاس.» مگر می شود که یک انسان، محتاج دیگران نباشد؟»نگو که خدایا مرا محتاج هیچ کس نکن. این، خلاف طبیعت بشری، خلاف سنّت الهی و خلاف طبع نهاده پروردگار در وجود انسان استَ. چرا می گویی «خدایا، مرا محتاجِ هیچ کَس نکن»؟ این دعا، مستجاب نمی شود. آن فرد، عرض کرد: «یا رسول اللّه! پس چگونه دعا کنم؟» فرمود: «قل اللّهم لاتحتجنی علی شرار خلقک.» «بگو: خدایا! مرا محتاج اشرار از بندگان خود مکن. مرا نیازمند مردمان شریر مکن. مرا محتاج انسانهای لئیم مکن. این درست است. این می شود. این را از خدا بخواه.» پس، اگر چیزی را از خدای متعال طلب کردیم که نشدنی و به خلاف سنّتهایِ معمولیِ عالم است، برآورده نمی شود.

**

یکی از شرایط استجابت دعا این است که آن را با توجه مطرح کنیم. گاهی لقلقه زبان، جملاتی چون «خدایا ما را بیامرز.»، «خدایا به ما سعّه رزق بده» و «خدایا قرض ما را ادا کن» است. ده سال انسان این گونه دعا می کند، اصلاً مستجاب نمی شود. این فایده ای ندارد. یکی از شرایط دعا این است که فرمود: «اعلموا ان اللّه لا یقبل الدّعاء عن قلب غافل»؛ «خداوند متعال، از صاحب دل غافل – دلی که متوجه نیست چه خواسته ای را مطرح می کند و با که دارد حرف می زند – دعایی را قبول نمی کند.» معلوم است که دعای دارای این ویژگیها، مستجاب نمی شود. باید تضرّع کنید و جدّی بخواهید. باید از خدای متعال با الحاح بخواهید. باز بخواهید و باز بخواهید. در این صورت البته خدای متعال دعاها را مستجاب خواهد کرد.

**

... هیچ حاجتی را آن قدر بزرگ نشماریم که بگوییم: «این حاجت را دیگر نمی شود از خدا خواست، چون خیلی بزرگ است.» نه. اگر حاجت، به خلاف طبیعت و سنن آفرینش نیست، اگر محال نیست، هر چه هم بزرگ باشد، مسأله ای نیست و از خدا بخواهید. شما در هر روز از ماه رمضان – بنابر مأثور – بعد از هر نماز می گویید: «اللّهم ادخل علی اهل القبور السّرور. اللّهم اغنِ کلّ فقیر.» از خدا می خواهید همه فقرا را غنی کند. فقط فقرای ایران را نمی گویید...چرا نشود خواست؟! اگر موانع بر سر راه غنی شدن برطرف گردد، چرا نشود؟! پدیده فقر که یک امر ذاتی در جامعه نیست. فقر در جوامع بشری، یک امر تحمیلی است.

**

خداوند از حاجت بزرگ انسان که هراسی ندارد! مبادا یک وقت انسان با خود بگوید: «خوب؛ من این چیزی را که می خواهم، اگر برای خودم بخواهم، قابل شدن است. اما طلب عافیت برای همه انسانها، خیلی بزرگ است. چطور این را از خدا بخواهم؟!» نه؛ بخواهید. برای بشریّت بخواهید. برای همه انسانها بخواهید. بعضی چیزها را برای همه مسلمین بخواهید... ضمناً، از کوچک بودن خواسته هم ابا نداشته باشید. خواسته های کوچک کوچک را هم از خدا بخواهید. در روایت است که حتی بندِ کفش خود را – که چیز خیلی حقیری است – از خدا بخواهید.

گردش گودری

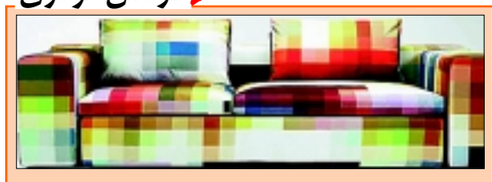

اگر ذهن خالی، مثل شکم خالی سر و صدا می کرد، انسان ها همیشه به دنبال دانش بودند...

*

آنانکه تجربه های گذشته را به خاطر نمی آورند محکوم به تکرار اشتباهند.

*

هرگاه با آدم های موفق مشورت کنی شریک تفکر روشن آنها خواهی بود.

*

دست خودمان نیست که روی حرفمان نمی مانیم
مابر زمینی ایستاده ایم که هر روز خودش را دور می زند

*

از تاکسی پیاده شدم به راننده نیگا می کنم، می گه باقی پولتو می خوای؟
می گم پـَه نه پـَه می خوام یه دل سیر نیگات کنم که می ری دلتنگت نشم!

سوژه بدهید، صفحه تحویل بگیرید!

علاوه بر ایمیل میرزا با این شماره با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

پیش بینی نسل سومی

بیستم ماه مبارک به بعد، حتما اخبار شبکه های تلویزیونی و رادیویی را پیگیری کنید. خبری با این مضمون منتشر و منعکس خواهد شد. رسانه های مکتوب و دیجیتال وابسته به رسانه ملی را هم مدنظر داشته باشید: «۹۶درصد از مردم از برنامه های ویژه ماه مبارک اعلام رضایت کردند.» و یا «مردم برنامه های رمضانی رسانه ملی را پسندیدند.» و یا گزارشی با این تیتر: نمایندگان مجلس در نامه ای از رسانه ملی به خاطر برنامه های خوب و مفید در ماه مبارک رمضان تقدیر کردند. و بعد گزارش های مردمی بدین شکل:

– خانم برنامه های ماه مبارک تلویزیون رو دیدین؟ چطور بودن؟

خانم: خیلی خوب! خیلی عالی بود! خیلی آموزنده بود! من که هم خودشو می دیدیم و هم تکرارشو. یک نفر دیگر: برنامه های امسال به نسبت سال گذشته خیلی خیلی بهتر شده بود و معلوم بود خیلی براش زحمت کشیده شده...ما که ممنون تلویزیونیم.

یک نفر دیگرتر: امسال تنوع برنامه ها خیلی بهتر بود، هر کسی می تونست برنامه مورد علاقه شو پیدا کنه، سریال ها هم همه شون خوب بودن بویژه همه شون! سوژه نو، بازی ها خوب و...خلاصه خیلی خوب بود!

و شاید بیست وسی چنین خبری را منعکس کند: طبق بررسی های انجام شده میزان استقبال مردم از رسانه ملی در ماه رمضان ۱۳۷ درصد رشد داشت خلاصه منتظر چنین گزارش ها و آمار و اخباری باشید.

در جام جم چه خبر است؟

همیشه ماه مبارک که تمام می شود و بازار تقدیر و تشویق و سکه در جام جم داغ می شود، ژست مدیران رسانه ملی دیدنی است، دیده اید؟ دقت کنید ببینید این جملات آشنا نیست: برای ماه رمضان سال بعد از همین حالا برنامه ریزی کنید...نباید بگذاریم برنامه ها دقیقه نودی بشود...مردم به ما اعتماد کردند و نباید بیت المال را به خاطر کم کاری و بی توجهی هدر بدهیم...(صدای تشویق و لبخند حضار...)

این جملات البته به مسئولان صداوسیمای مریخ منتسب است و ربطی به مسئولان فعال، منظم و حرفه ای رسانه ملی ما ندارد. این که از ۴ سریال تلویزیون، سه سریال تا پایان ماه مبارک و حتی بعد از ماه مبارک در دست تهیه است، هم کاری برای تضعیف مدیریت قوی و کارآمد رسانه ملی است. باور کنید؛ اصلا ما زبان روزه مریض نیستیم که دروغ بگوییم! عوامل سریال شبکه ۵ قرار است برای پایان بندی به ترکیه بروند؛ سریال شبکه یک برای اولین بار در تاریخ سریال سازی مناسبتی به خاطر کمبود وقت با دو کارگردان(!) در حال ساخت است و قطره ای به پخش می رسد، سریال شبکه سه هم باید ببیند خدا چی می خواد و چی پیش می آد! یک وقت از خودتان نپرسید این عوامل که در ماه رمضان برای روزه داران سریال تولید می کنند، می خواهند مردم را به خدا نزدیک کنند، می خواهند به مردم درسهای روزه داری بدهند، خودشان با زبان روزه چه می کشند؟ این جماعت اکثرا به خاطر کار فشرده در رسانه ملی جمهوری اسلامی ایران، روزه شان را می خورند...(صدای سوت و کف خوانندگان فهیم: بچه ها متشکریم، بچه ها متشکریم!)

چگونه می شود شانه های تلویزیون را گرفت؟

به سوژه سریال های امسال و شبکه های پخش کننده نگاه کنید! تقریبا همه شان کپی کاری کارهای قبلی است ولی چطور می شود که این طرح ها و فیلم نامه ها از فیلتر «طرح و برنامه» رسانه ملی عبور می کند و با بودجه های هنگفت ساخته می شود؟ چطور می شود که سازندگان سریال ها، تقریبا ثابت می مانند و اتفاق نویی در سریال سازی ما نمی افتد؟ چطور می شود که سوژه های نو و طرح های بدیع هرگز روی آنتن نمی رود اما سوژه های تکراری تا دلتان بخواهد در ۷ شبکه تلویزیونی مشاهده می شود؟ لطفا به این بخش از سخنان مدیران رسانه ملی در مریخ توجه کنید: «رسانه ملی آماده پذیرش طرحهای نو و ایده های بدیع از سراسر کشور است، ما درهای رسانه را باز کردیم، هر فرد و یا گروهی که فکر می کند می تواند در برنامه سازی شرکت کند، با آغوش باز استقبال می کنیم، رسانه ملی متعلق به همه افراد و سلایق است و ما در این زمینه و استفاده از استعدادهای جدید از هیچ کاری فروگذار نخواهیم کرد. مطمئن باشید بدون هیچگونه مانعی، از طرح های خوب در حوزه های مختلف بویژه حوزه های نمایشی استقبال می کنیم...»

حالا شما فردا صبح به دفتر طرح و برنامه یک شبکه تلویزیونی تشریف ببرید... عمرا اگر از دم در ساختمان جام جم شما را راه بدهند، در نتیجه کل ماجرای...ببخشید کل ماجرای طرح دادن به مسئولان رسانه ملی در مریخ هوا می شود. اما...اما مدیران منظم، کارآمد و حرفه ای، ۱۰ روز مانده به ماه مبارک، طی تماس تلفنی با دوستان و آشنایان همیشه در صحنه، می گویند طرح تان را بیاورید، پول تان را ببرید! در نتیجه از طرح و برنامه و تصویب و بررسی هم خبری نیست و می شود همینی که هست! بدین ترتیب شما اگر با یکی از تهیه کننده های رفیق مدیران، دوست شوید، نان تان در روغن کرمانشاهی است و می توانید به شعور همه مردم و بویژه نخبگان هم بخندید! در ضمن به شرکت ها و موسسات تولید سریال ها هم نگاهی بیندازید تا بیشتر از مافیای جالب رسانه ملی در مریخ در اعطای بودجه های بیت المال به برخی افراد خاص آگاه شوید.

دستهای خالی سیما

یک تفکر غلط و خطرناکی که در میان مدیران رسانه ملی در مریخ وجود دارد، ترس از ماهواره هاست؛ آنها معتقدند باید کاری کرد مردم ماهواره نبینند و برای این تز، یا خودشان ماهواره می بینند و کپی کاری می کنند و یا اینکه هر چیزی به اسم سرگرمی به دستشان رسید، پخش می کنند! غافل از اینکه برای آن فکر، باید خودشان را اصلاح کنند و خوراک خوب به مخاطبشان بدهند. از طرفی هم فکر می کنند ۲۴ ساعته کردن سیما یعنی عده ای دیگر پای شبکه های ماهواره ای نمی نشینند؛ حالا این ۲۴ ساعته شدن به معنای تکرار سه باره برنامه ها، پخش سریال های ماه رمضان های گذشته، تولید طنزهای بی محتوای تکراری و...باشد، برایشان مهم نیست؛ مهم بودجه بیت المال است که راحت از چاه های نفت به تپه های جام جم می رسد و کسی هم اعتراضی ندارد.

حالا با وجود تمام این تفاسیر، سریال های امسال، دقیقا کپی تم ها و سوژه های داغ سال های گذشته اند! نکته قابل تامل این است که یک مدیر بالادستی ننشسته طرح این سریال ها را در کنار هم بخواند و بفهمد که سه شبکه دقیقا با یک موضوع و دو شبکه عینا با یک اجرا قصد سریال سازی دارند! البته شاید هم خوانده ولی دیگر وقتی نمانده بوده و گفته بروید خوش باشید!

کاش فقط همین نکته منفی، کارنامه رسانه ملی در مریخ را لکه دار می کرد. رسانه ملی خودش هم نمی داند چه می خواهد و چه می کند. در یک شبکه و در یک برنامه زنده به کرامت انسان ها به شدت تاکید می شود و با حضور یک روحانی شب های زیادی درباره اش بحث می شود، در شبکه دیگر یک سریال تولید و پخش می شود که آدم های فقیرش، به شدت کم شعور، لمپن، بی فرهنگ و فاقد کرامت انسانی هستند.

در یک شبکه به بهانه جشن جزیره کیش(!؟) ـ تبلیغ جشنواره این جزیره بیببببببب در شب های ماه رمضان خودش به تنهایی جای تامل دارد ـ بچه ها را به رقص و آواز وا می دارند آن هم با تندترین موسیقی های زنده، در یک شبکه دیگر یک برنامه برای سحراولی ها ترتیب می دهند که یک قطره موسیقی هم پخش نمی کند!؟ بچه ها دور هم شعر می خوانند بدون موسیقی! و حتما هم توقع اقبال عمومی دارند!! در یک شبکه از روابط بد دختر و پسر در جامعه و فرزند و والدین در کشور انتقاد می شود و در شبکه دیگر دقیقا همین مباحث به شکل برجسته ای در سریال دیده می شود! البته تلویزیون مریخ که قرار نبوده دانشگاه باشد؛ نباید زیاد توقع داشت!

معنویت یعنی روح سرگردان!

کلا این چند نفری که کارهای مناسبتی را کنترات از تلویزیون گرفته اند، از معنویت جز «روح» سرگردان و بدبختی یک مرده و یا یک آدم دم مرگ چیزی نمی دانند. البته این را هم می دانند که آدم های فقیر، بدبخت اند، آدم های پولدار خوشبخت اند. آدم های فقیر دین ندارند و دزد از آب در می آیند و آدم های غنی هم دین دارند و هم سعادتمنداند و هم دست فقرا را می گیرند.

شروع ورود روح، شیطان و خلاصه هر آنچه به عالم غیر مادی تعلق دارد را می توان به سریال «کمکم کن» منتسب دانست که در زمان پخش در سال ۸۳ مخاطبان زیادی را به خود جلب کرد به طوری که بعد از پخش این سریال در سال های بعد شاهد رشد روز افزون سریال های ماه رمضان با محوریت عالم دیگر! بودیم.

حالا شما بگویید چرا در جامعه خرافات زیاد شده است و رمالی و طالع بینی بیداد می کند، وقتی سروته همه سریال های الف ماه رمضانی، می شود «خواب و رویا» در کنار «روح» سرگردانی که دست بر قضا، دخترانه و پسرانه هم پیدا کرده و برای تنها نبودن روح پسر، نویسنده محترم یک روح دختر هم به مجموعه اضافه کرده، چه توقعی از مردم باید داشت؟ رسانه دارد به مردم خط می دهد؛ دارد می گوید دختر شما بدون اجازه اگر با پسر همسایه ارتباط داشت، ایرادی ندارد، ما در انتهای سریال سر او را به سنگ می کوبیم!

از شبکه دوم سیما هم ممنونیم که سریال «روح» نوازش را قبل از افطار پخش می کند تا همان دو نفر آدمی هم که سریال های شبکه دو را می دیدند، دیگر نبینند و خلاص! باز هم ممنونیم که یک برنامه پشت بامی را در بهترین ساعت پخش، روی آنتن می فرستد که هر شب تازه جماعت دست اندرکار، طی آزمون و خطا با هم تصمیم می گیرند چه کار کنند، بهتر است! اینها یعنی برنامه ریزی در صداوسیمای مریخ، به شدت حساب شده است، وگرنه اینکه طنز «خنده بازار» نصفش قبل از خبر ۲۲ و نصف دیگرش بعد از خبر ۲۲پخش می شود، ربطی به مدیریت ندارد که، اشکال از بخش خبری ۲۲ است! اینها یعنی مدیران رسانه ملی ما برنامه ریزی شان بلند مدت است، اصلا اینطوری نیست که الان برای یک ربع بعدشان، برنامه بریزند، هرکسی اینها را گفت و یا نوشت بدانید که می خواهد رسانه ملی را تضعیف کند....اگر خدا بخواهد، این گزارش ادامه دارد!

باز هم رسانه ملی از سفره های مردم جاماند

به روح اعتقاد دارین؟

برنامه های رمضانی تلویزیون به خوبی خنثی کننده محتوای یکدیگرند

باور کنید ما زبان مان مو درآورده و کف سرمان بی مو شده از بس گفتیم و باز هم همان آش و همان کاسه در بلندیهای جام جم تکرار شد. خسته شدیم از بس نوشتیم و خوانده نشد؛ قبل ترها روزنامه نگاری حرمتی داشت، مثلا شما یک گوشه اشکالی می دیدی و نقدی بر آن می نوشتی، داستان یا حل می شد و یا اینکه از سوی مسئولان توجیه می شد. حالا اما هر فرد و نهادی چند تایی سایت و روزنامه و خبرگزاری دارد و اگر کسی در یک رسانه چیزی بنویسد، خودش در رسانه های خودش چنان آتّی گزارش مذکور را رو می کند که . . . برای همین هم گزارش امروز را برای خودمان نوشتیم، برای نسلی که به راحتی به رسانه های مختلف دسترسی دارد و بین احترام به شعور خود و کلاهبرداری رسانه ای، حتما «رسانه برتر» را انتخاب می کند. برای نسل خودمان نوشتیم تا خوب حواسش را جمع کند. مسئولان محترم فرهنگی بویژه مدیران ارشد رسانه ملی، مدیون اند اگر این گزارش را بخوانند! با زبان روزه مدیون کردیم که اگر خدای نکرده مدیری خواست این ستون ها را بخواند و خدای ناکرده دو خط جواب بنویسد، این کار را نکند! تیتر گزارش ما یک هشدار دوپهلو به برنامه سازان و مدیران است!

■ تحریریه نسل سوم

ساعت ۲۵

یک چشمه بود که آبی داشت صاف و زلال...زلال مثل اشک چشم...کمی آن طرف تر از چشمه؛ یک بوته گل بود...پر از گل های سرخ ...و میان گل و چشمه یک فاصله بود...فاصله ای که با اینکه زیاد نبود اما به هر حال فاصله بود!

گل گفت: اگه تو نبودی من الان پیش چشمه بودم. چشمه هم گفت: اگه تو نبودی من الان پیش گل بودم.

فاصله گفت: بهانه نگیرید، راه بیفتید برید پیش هم...

سال های سال گذشت...باد آمد...برف آمد...در تمام این مدت گل به چشمه فکر می کرد و چشمه به گل...و هیچ کاری از دست فاصله بر نمی آمد...

یک روز هوا خیلی گرم شد..دیگر باد نیامد...برف نیامد...و حتی باران هم نیامد...هیچ ابری هم در آسمان پیدا نشد. هوا آن قدر گرم شد که آب چشمه بخار شد و بالا رفت...و گل هم خشک شد و فاصله آن قدر پیر شده بود که فقط می توانست آه بکشد...

در این ثانیه های سحرآمیز، تا دیر نشده به فکر فاصله ها باشیم!

■ نیلوفر حیدری

ما خبرنگاریم؟

وقتی پای حساب و کتاب و تقدیر از خبرنگار به میان می آید، ما در کشور بیش از خیلی هزار نفر(!) خبرنگار داریم اما وقتی پای تخصص و اخلاق و حضور در صحنه است، ما اصلا خبرنگار نداریم. برای نمونه اگر پای درددل اهالی فرهنگ بنشینید؛ می گویند خبرنگار حوزه کتاب نداریم، خبرنگار حوزه تجسمی نداریم، خبرنگار حوزه موسیقی نداریم، خبرنگار حوزه تئاتر و سینما هم آن طور که باید و شاید نداریم! پای حرف پیشکسوتان ورزشی بنشینید که دیگر هیچ! می گویند خبرنگار همه ورزش ها را نداریم و خبرنگار فوتبالی هم که داریم، اغلب در فکر زدوبند است و کار بلد نیست و بی اخلاق است و...در حوزه سیاست و اقتصاد و جامعه و بین الملل هم وضعیت مان زیاد تعریفی ندارد. بالاخره ما خبرنگار داریم یا نه؟

مناقشه ای که سالهاست در کشور ما و در حوزه مطبوعات وجود دارد؛ داستان تربیت نیروی خبری است. وقتی هر کسی بدون اینکه با مادرش قهر کند، یک سایت مثلا تحلیلی راه اندازی می کند و به اصطلاح چند خبرنگار را هم مشغول به کار، آیا باید توقع داشت در آن سایت چیزی به اسم «خبر» خوانده شود؟ یا وقتی در روزنامه های بزرگ ما افرادی حضور دارند که مدیریت صفحات داخلی بر عهده شان است اما دریغ از توان و سواد نگارش یک خبر! حالا باید در این روزهای آفتاب و مهتاب خبرنگاری

که هر کسی تلاش می کند سبیل خبرنگاران حوزه خود را چرب کند تا او هم در رسانه اش، هوای آن حوزه و آن مدیر را داشته باشد، کسی هست که از این حرف ها بزند و این دردها را عنوان کند؟ اصلا کسی این روزها سراغ اهل فن می رود؟ اصلا خبرنگاران ما حاضرند در یک آزمون خبرنویسی شرکت کنند و بعد از قبولی، کارت خبرنگاری معتبر و بین المللی دریافت کنند؟

از سوی دیگر گاهی برخی افراد عقاید خنده داری را در بین خبرنگاران رایج می کنند که نتیجه اش همانی می شود که ذکر شد. اینکه خبرنگار باید اقیانوسی از دانش باشد به عمق یک بند انگشت! یعنی چه؟ درست است که روزنامه نگار باید در حوزه های مختلف بی اطلاع نباشد اما خبرنگارهایی که در تمام دنیا چهره شده اند به واسطه تمرکز و تخصص در یک بخش خبری و یا یک گونه مطبوعاتی بوده است. به عبارتی خبرنگار همه فن حریف تنها یک پز ویترینی است که هیچ خاصیتی ندارد. از طرف دیگر توهم داشتن «قلم خوب» برای خبرنگار شدن هم امروز خیلی ها را برداشته است! قلم خوب داشتن یا نویسنده خوبی بودن هرگز به معنای روزنامه نگار بودن و یا خبرنگار بودن نیست؛ اصلی ترین رمز خبرنگاری، حداقل داشتن آگاهی برای نگارش یک خبر است، کسی که نتواند «خبر» تنظیم کند و یا جنس خبر را بشناسد، هرگز روزنامه نگار نخواهد شد! حتی اگر صدسال در صد کارگاه علمی و هنری و توجیهی شرکت کرده باشد.

امروز آنچه که در بسیاری از رسانه های ما بویژه در حوزه دیجیتال، دیده می شود، «خبر» نیست؛ بلکه تحلیل نویسنده است که گاه به عنوان خبر ویژه! از آن یاد می شود. نسل ما که عجیب عاشق خبرنگاری است باید بداند که قلم خوب داشتن، به معنای خبرنگار بودن نیست؛ اگر البته می خواهد پیشرفت کند و ماندگار شود اما اگر به بودن در یک رسانه و نوشتن و دیده شدن، دلخوش است، ادامه دهد...حالا با این اوصاف امیدوارم وزارت فرهنگ و ارشاد همچنان به برخی نیروهای خدماتی، نگهبانی، انتظامات، حمل و نقل، امپکس و نودال و...(!) هم به اسم روز خبرنگار «هدیه» ندهد! اصلا ببخشید چرا باید خبرنگار هدیه بگیرد؟! راستی خبرنگاران عزیز نسل سومی روزتان مبارک!

■ فرهاد کاوه

نقد سوم

«توی بیابون هم آنتن می ده...اگر غیر از این بود باید شک می کردی...بفرمایید افطار!»

این بخشی از جملات خنده دار تبلیغ اپراتور همراه اول است؛ تبلیغاتی که هم خنده دار است و هم عذاب آور. نمی دانم مشکل از کجا شروع می شود از اینکه بدون توجه به ظرفیت ها و قابلیت های یک وسیله؛ آن را با تولید انبوه در اختیار همه قرار می دهیم تا با آن پز پیشرفته شدن را بدهیم و بگویم در کشورمان ایکس نفر تلفن همراه دارند و با ۵ هزار تومان به راحتی می توانند با خرید یک سیم کارت از خدمات ما استفاده کنند؟ یا مشکل از آنجاست که وسیله ای را به راحتی در اختیار همگان قرار می دهیم بدون آنکه از آن پشتیبانی کنیم و خدمات پس از فروش و... پشتیبانی از این نظر که وقتی دچار مشکل شد مردم به راحتی و با آسودگی بتوانند از خدمات آن استفاده کنند نه اینکه کلافه و سردرگم شوند. یا شاید مشکل از آنجاست که تنها به فکر پر کردن جیبهایمان هستیم و تنها چیزی که در این مسیر مورد توجه قرار نمی گیرد رضایت مشتری است؟

از صبح تا حالا برای بار هزارم است این شماره را می گیرم و از آن سوی خط خانمی با صدایی که دیگر برایم تکراری و آزار دهنده شده می گوید:« مشترک مورد نظر در دسترس نمی باشد...No Response To Paging». می خواهم گوشی تلفن را پرت کنم. همین طور که مشغول تماس هستم تا بلکه از میان هزاران بار تماس یکی افاقه کند و از آن سوی خط به جای صدای این خانم، صدای آشنای دیگری را بشنوم؛ صدای تلویزیون را می شنوم «هیچ کس تنها نیست...» ...اینها را که می شنوم حرصم می گیرد و ناراحت می شوم وگرنه برای موضوعی که هیچ تبلیغ آنچنانی برایش نمی شود هیچ توقعی ایجاد نمی شود.

اوایل فکر می کردم که شاید همراه اول با دوستان و آشنایانم مشکل و غرض ورزی شخصی دارد چون هرجای تهران یا ایران که باشند این اتفاق می افتد. بعد با خودم فکر کردم که شاید شرکت همراه اول با منزل ما مشکل دارد و قرار گذاشته تنها در گوشه سمت راست تخت خواب اتاق کوچک آن هم در شرایط ایستاده یا در روی اوپن آشپزخانه امکان برقراری مکالمه با مشترک مورد نظر را برای ما ایجاد کند، داشتم کم کم به این نتیجه می رسیدم که حتما یک مشکل خاصی باید در منزل ما وجود داشته باشد که این اتفاق می افتد اما گویا جریان به این سادگی ها هم نبود. خیلی از دوستان و همکاران با این مشکل دست و پنجه نرم می کنند و غیرممکن است در تماس هایی که می گیرند این جمله تکراری«مشترک موردنظر در دسترس نمی باشد» را نشنیده باشند. از انتهای اشرفی اصفهانی بگیر تا ته جاده ساوه؛ تجریش، شریعتی، تهرانپارس، میدان آزادی و ... هیچ جا فرقی با هم ندارد شاید این تنها نقطه اشتراک این شهر بزرگ باشد که به لطف دوستان همراه اول همه در این درد مشترک هستند.

در خانه خود ما، اتاق خودم آنتن دهی دارد و هال و پذیرایی ندارد! و این یعنی اوج خدمات برای اپراتوری که در بیابان هم آنتن می دهد...

■ مریم خطیبی

حرف سوم

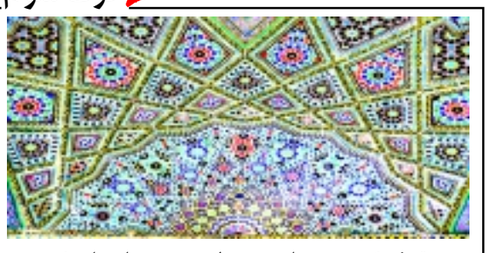

عتیقه فروشی در روستایی به منزل رعیتی ساده وارد شد. دید کاسه ای نفیس و قدیمی دارد که در گوشه ای افتاده و گربه در آن آب می خورد. دید اگر قیمت کاسه را بپرسد رعیت ملتفت مطلب می شود و قیمت گرانی بر آن می نهد. گفت: عموجان چه گربه قشنگی داری آیا حاضری آن را به من بفروشی؟ رعیت گفت: چند می خری؟ گفت: یک درهم. رعیت گربه را گرفت و به دست عتیقه فروش داد و گفت: خیرش را ببینی. عتیقه فروش پیش از خروج از خانه با خونسردی گفت: عموجان این گربه ممکن است در راه تشنه اش شود بهتر است کاسه آب را هم به من بفروشی. رعیت گفت: قربان من به این وسیله تا به حال پنج گربه فروخته ام. کاسه فروشی نیست!

یادداشت سوم

مدرسه ای که بودیم، عالی بود. حالا می فهمم. حالا که بعدِ چند وقت «دانشجویی»؛ صبح زود، قبل از اینکه در مدرسه باز شود و بچه ها، از اولِ راهنمایی تا پیش دانشگاهی، با لباس فرم هایی که امسال به تنشان قالب کرده اند بریزند توی حیاطِ وسیع مدرسه. از دیوار کوتاه مدرسه پریدم بالا و رفتم داخلِ حیاط. همه حیاط را کله سحر دویدم و خندیدم، به یاد همه خنده هایِ هفت ساله ای که میهمان این حیاط بودیم...

تعجب کردم که چطور توی فضای کوچک دانشکده جا شده ام. آن هم منی که سرم را می زدی پایم توی حیاط بود، پایم را بست می کردی دمِ دفتر، از توی پنجره حیاط درندشتِ مدرسه را نگاه می کردم و حرص می خوردم از کسی که تک به تک با دروازه بان را خراب می کرد و می زد توی اوت.

حالا توی دانشگاه شق و رق ایستاده ام، به جرم بزرگ شدن! نهایت کاری که می توانم انجام دهم این است که پله ها را دو تا یکی بالا بیایم، یا تند تند پایین بروم، به یاد همه آن شلوغ کاری هایی که حالا باید بگویم کودکانه! کودکانگی ای که لذت بخش تر است از این بزرگ بودن اجباری، خیلی لذت بخش تر است ...

توی آرزوهایمان این جور دانشگاه هیچ جایی نداشت، دانشگاه جایی بود مثل مدرسه، کمی بزرگ تر! با بچه هایی بیشتر و پر از دوست های تازه. هرچند پیش تر با همه ی بچه های مدرسه عهد کرده بودیم «هیچ دوستی دوستِ دوران راهنمایی و دبیرستان نشود» که این فرضیه بدون این شرط هم پابرجا بود. پا برجا بود اگر ...

از پنجاه و چند نفری که با هم بودیم، حالا هر کداممان یک گوشه نقشه جغرافیایی افتاده ایم که دوم راهنمایی به زورِ چسب چسباندیم به دیوار کلاسمان. نقشه ای که شکل گربه بود.

اول ها همه دلگیر بودیم، زنگ و اس ام اس و از این خوابگاه تا آن خوابگاه گز می کردیم، برای دقیقه ای با هم بودن. که دورِ هم بنشینیم و از تکه تکه های وجودمان بگوییم، از این که «یادش بخیر ... »

اما این فقط تا تمام شدن ترم اول بود، بعد از یک ترم دانشجویی اتفاق بدی افتاده بود، عادت کرده بودیم ...

خیلی ساده «بزرگ» شده بودیم، عادت کرده بودیم که آرام آرام پله ها را بالا برویم، پله هایی که زنگ های تفریح برایِ زودتر به حیاط رسیدن از نرده های کنارش سر می خوردیم. یاد گرفته بودیم خیلی سر کلاس حرف نزنیم، شلوغ بازی نکنیم و به جایِ این که تا آمدن «معلم» توی سر و کله هم بزنیم، توی لحظاتِ در انتظارِ«استاد» ماندن، صم بکم بنشینیم و با بغل دستی مان در مورد مسائلی از قبیل درس و نحوه تدریس استاد و ... حرف بزنیم.

یاد گرفته بودیم دانشجو باشیم، و این اصلا اتفاق خوبی نبود. این یعنی تمام شدنِ همه آن دوران خوشِ زندگی، تمام شدن حیات، و شروع چیز مسخره ای به اسم بزرگ بودن...

حالا که باز دارم از دیوار مدرسه بالا می روم – دیواری که بارها برای آوردن توپ هایی که سوت می شدند از آن بالا رفته بودم – حیاط مدرسه غریب تر از همیشه شده، توی گرگ و میش هوا، دم صبح، فکر بچه هایی ام که قرار است بزرگ شوند، قرار است عادت کنند، مثل ما که عادت کرده ایم، عادت کرده ایم به بزرگ شدن ...»

■ محمد حیدری

بوی باروون

باز هوای سحرم آرزوست
خلوت و مژگان ترم آرزوست
شکوه غربت نبرم این زمان
دست تو و روی تو ام آرزوست
خسته ام از دیدن این شوره زار
چشم شقایق نگرم آرزوست
جلوه این ماه نکو را ببین
رنگ و رخ و روی تو ام آرزوست
خانه عشاق مهاجر کجاست؟
در سفرت بال و پرم آرزوست
حسرت دل بارد از این شعر من
جام میی در حرمم آرزوست

■ احمد عزیزی